

هست شب

آموزه‌ای از حقیقت و خیال

پریسا الهی



اصفهان - ۱۳۹۸

سرشناسه: الهی، پریسا، ۱۳۶۸-

عنوان و نام پدیدآور: هست شب: آمیزه‌ای از حقیقت و خیال / پریسا الهی.

مشخصات نشر: اصفهان: نقش مانا، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۱۰۴ ص.: مصور: ۵/۱۴×۲۱ سم.

شابک: 978-600-5956-81-8

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

موضوع: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴

موضوع: Persian fiction-- 20th century

رده‌بندی انگره: PIR ۸۳۳۴

رده‌بندی دیویی: ۸۱۳/۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۵۷۳۰۹۴۳

کتابخانه

انتشارات نقش مانا، مشهد، تلفن: ۰۳۱۳۶۲۵۷۰۹۹

همسرت شایسته

آمیزه‌ای از حقیقت و حیا

پریسا الهی

مدیرتولید: حشمت‌الله انتخبی

ویراستار: نگار گودرزی

حروف‌نگار: زهرا استگی

صفحه‌آرا: مرضیه کوچک‌زاد

طرح روی جلد و سرفصل‌ها: مصطفی شُعبانف

عکس روی جلد: مرتضی اکبری

● چاپ نخست: ۱۳۹۸ ● تعداد: ۵۰۰ نسخه

● لیتوگرافی: طلوع ● چاپ: نقش‌الوان ● صحافی: بابک

© کلیه‌ی حقوق محفوظ است.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۹۵۶-۸۱-۸ ISBN: 978-600-5956-81-8

فهرست

۷ پیشگفتار

۱۰ فصل یکم: ویولون و جغد

۱۴ فصل دوم: روم، یک خزنده است

۳۴ فصل سوم: سفر به کودکی، سفر به تاریکی

۴۶ فصل چهارم: سرری دیوانگان

۵۶ فصل پنجم: وقتی زن نمی‌گیرند

۶۴ فصل ششم: همه‌ی فصل‌ها با این است

۷۲ فصل هفتم: زخم‌ها می‌مانند، حتی پس از مرگ

۷۸ فصل هشتم: در لنگزار می‌روییم

۸۴ فصل نهم: گاهی سازها خود را کوک می‌کنند...

۸۸ فصل دهم: نردبان‌ها کاش پرواز می‌کردند!

۹۲ فصل یازدهم: گفت‌وگو با مردگان

۹۶ فصل دوازدهم: خیلی بیشتر از سه قطره خون

۱۰۰ فصل سیزدهم: باید رفت؛ زمین بلعیده خواهد شد

پیشگفتار

به گدائیم، بی‌سایه، بی‌سند حالا، اما هجده‌ساله بود که می‌خواست مرا ببیند...
دختری بود با بالابالا، شل و چشمانی داشت که به‌شدت به جغد می‌مانست.
مایل بود فیلم بسازد بی‌قرار بود و پریشان‌خاطر. به هر کاری دست می‌زد
و روی هر شاخه‌ای می‌خوابید. قاصدکی بود بر شاخ طوفان...

در یک فیلم، نقش بساز بر تالی به او دادم و در دیداری شگفتانگیز در
شهر کرج، دریافتیم که دیگ جهانش است از دردها و آرزوها...

چند سالی گم شد و روزی که در وسط میدان نقش جهان اصفهان
(مکان دایمی قرارهای من) او را دیدم؛ پرودا از خواب‌هایی بس شگفت و
حیرت‌آور. آن خوابها اگر روی کاغذ می‌آمد من تراست در زمره‌ی بهترین
نوشته‌ها رخ نشان دهد، اما نشد و دختر «بوفینه» هم «باز هم گم شد و
رفت که رفت...

ناگهان پریسا آمد و گفت می‌خواهم همان طوری که خواستید خواب‌هایم
را بنویسم و دست به قلم بُرد، اما این بار خواب‌ها را از یاد برده بود. خواب‌ها
خوابیده بودند، یخ زدند و در حاشیه‌ی جنگل باریک و مهیب، تبدیل به
«سایه» شده بودند. دختر، از خواب‌هایش خالی بود، اما باز هم می‌خواست
بنویسد. در قرارگاه نقش جهان، قرار بر این شد که در حین آموزش، بخشی
از خودش را بنویسد و به عبارتی بخشی از آتش درونش را خاموش کند...



گمان می‌کنم نوشتن بتواند درمان دردهای او باشد. دردهایی که در میان فصول این نوشته می‌آید با او روییده و تناور شده است؛ هیولایی است که در آغاز جوانی از طریق خواب شکنجه‌اش می‌داد و این روزها از طریق خیال می‌آزاردش. به هر روی احساس من این است که با نوشتن هر کتابی، لهبی از آتش جانکاه او به خاموشی می‌گراید و خاموشی کامل، روزی حاصل می‌شود که دیگر چیزی برای نوشتن نداشته باشد.

این نویسنده‌ی جوان، بسیار گستاخ، پرده‌در و جسور است و در این میان زن است. پربان، کاوشگر و خوش‌عهد. امید که با نشر اولین کار او، از او بیشتر بشویم. بر عهد نوشتن بماند که دنیای پیچیده‌ی درون و روکش ساده‌ی بیرون‌اش می‌ماند. بهانه‌ای دل‌انگیز باشد برای نوشتن...!

فریدون خسروی